



سیداحمدرضا احمدپور
پژوهشگر

صلح اصالتی برای انسان

چکیده:

مقاله‌ی پیش رو بر آن است تا ضمن پژوهشی اسنادی و کتابخانه‌ای و البته مختصر، به بررسی تعریف و معانی صلح و انواع و کاربردهای آن بپردازد و به این پرسمان پاسخ دهد که آیا «صلح اصل است و جنگ فرع یا فرعی است برگرفته از نزاع و دشمنی و جنگ؟ با کمک گرفتن از آیات قرآن، بدون درازنویسی کوشش شد تا صلح از نگاه قرآن نیز دیده شود؛ از این رو نیاز به یادآوری است که ترجمه‌های آیات قرآن در متن نوشتار از سوی نویسنده است.

پیش‌نوشت

صلح، اگرچه به‌طور طبیعی، همواره بخش جداناپذیر از آفرینش انسان بود و هست؛ اما در سایه جنگ‌ها انسان، آن‌قدر از آن دور شد که زمان‌های درازی برای جوامع انسانی از یاد رفته بود [برای نمونه، جنگ طولانی میان ایران و عراق یا جنگ‌های قبیله‌ای و عقیدتی و اقتصادی در سوریه و عراق (به‌ویژه جنگ با داعش)] و نیز جنگ‌های صلیبی] و در دنیای امروز، به‌ویژه در جهان سوم نیز صلح، حلقه مفقوده جوامع در روابط اجتماعی و روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها و روابط بین‌الملل است و در بازه‌هایی زمانی، چه‌بسا برای بسیاری از جوامع آرزویی دست‌نیافتنی بود.

نویسنده نوشتار بر آن است تا نگاهی گذرا به مفهوم طبیعی صلح داشته باشد و نگاه‌ها را در راهی معطوف کند تا این حلقه مفقوده در بستر جامعه به گفتمانی ریشه‌ای تبدیل شود؛ زیرا تا هنگامی که صلح در قالب گفتمانی ضروری و توأم با اخلاق قرار نگیرد؛ همچنان حلقه‌ای مفقوده در جامعه باقی خواهد ماند.

پیش از آغاز موضوع نوشتار نیاز است تا گذری شود به معنای صلح در واژه‌نامه‌ها و اشاره‌ای آید به کاربردها و مفهوم آن در سروده‌های بزرگان شعروادب و متون ادبی فارسی:

الف. صلح، واژه‌ای عربی و در واژه‌نامه‌های فارسی [دهخدا، عمید، معین و...] بیشتر به آشتی و سازش معنا شده است. در لغتنامه دهخدا در معنای صلح افزون بر آشتی و سلم، آمده است: «ترازی میان متنازعين. سازش. هُدْنَةُ. هَوَادَةُ. مقابل حرب و جنگ» و در کتاب‌های فرهنگ معاصر عربی‌فارسی و المنجد و فرهنگ بزرگ جامع نوین و فرهنگ اصطلاحات معاصر، «صلح/sulh و سلم» به آشتی، سازش، توافق و مصالحه و نیز صفا، مسالمت‌آمیز، معنا شده‌اند.

تاریخ بیهقی صلح را در برابر جنگ می‌داند و آورده است: «جهد باید کرد تا به مرو رسیم که آنجا این کار یا به جنگ یا به صلح در توان یافت.» [ص ۶۳۳] و «علی‌تگین سخت شکسته و متحیر شده است که مردمش کم آمده است و بر آن است که رسولان فرستد و به صلح سخن گوید.» [ص ۳۵۳].

ب. صلح در اصطلاح و مفهوم کاربردی حقوقی و فقهی و سیاسی، در برابر جنگ و ناسازگاری شخصی، گروهی، ملی

طرح مسئله

در دنیای امروزی، درباره صلح، چیزی که دغدغه‌ی فعالان «حقوق‌بشری» قرار گرفته است، جنگ‌ها نیستند؛ بلکه به‌سستی‌گرایی‌دن رویکرد بشر به صلح است؛ به‌گونه‌ای که اهمیت صلح، چنان از ذهن و زندگی بشر فروکش کرده و در شیب سقوط قرار گرفته است که حتی برای فهم آن، نخست، باید مفهوم جنگ درک شود؛ سپس مفهوم صلح. وقتی اهمیت صلح کاسته شود و از زیربنابودن زندگی بشر به امری حاشیه‌ای دگرگون و به سایه تاریک جنگ‌ها و درگیری‌ها و اختلافات در معاملات وابسته شود، به این معناست که زندگی مادی و معنوی انسان از اصالت دور و در سرآشینی ویرانی قرار دارد. ترس و وحشت از دست‌دادن آرامش و آسایش، بشر را بر آن داشت تا بار دیگر ذهن و توان خود را به بازسازی و بازگشت به اصالت زندگی معطوف کند و در چگونگی رسیدن به این مهم بکوشد و پاسخی روشن، برای این پرسش‌ها بیابد که به‌راستی، صلح چیست و در زندگی بشر چه اهمیت و ابعادی دارد؟ صلح در برابر و بابودن جنگ، معنا پیدا می‌کند یا در نبود جنگ؟! آیا صلح وابسته به وجود جنگ یا نافی جنگ است؟

و نیز عقیدتی در سطوح فردی، خانوادگی، قومی و اجتماعی و ملی یا بین‌المللی قرار دارد.

ج. صلح در بسیاری از سروده‌های بزرگان شعروادب نیز در برابر جنگ و شورش و کین قرار دارد:

تا با تو به صلح گشتم ای مایهٔ جنگ
گردد دل من همی ز بت رویان تنگ [فرخی]؛

چون پری جمله پریدند گه صلح ولیک
به گه شر همه ابلیس لعین را حشرند [ناصر خسرو]؛

نشستند با صلح و گفتند باز
که از کینه با هم نگیریم ساز [فردوسی]؛

همه نیوشه خواجه به نیکویی و به صلح
همه نیوشه نادان به جنگ و کار نغام [رودکی]؛

در میان دوستان گه جنگ باشد گاه صلح
در مزاج اختران گه نفع باشد گه ضرر [سنائی]؛

بجز با لب و چشم خوبان نبود
همه صلح و جنگی که من داشتم [خاقانی]؛

بیا که نوبت صلحست و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفته حکایت [سعدی].

انواع صلح در نگرش‌ها

به‌باور نویسنده، صلح، تنها در دو مفهوم رایج سلبی و دینی فقهی، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه سه معنای جداگانه دارد:

۱. طبیعی؛ ۲. سلبی؛ ۳. دینی فقهی.

۱. معنای طبیعی صلح همراه با آفرینش برای بشر و همه آفریده‌ها پدیدار شد و در آفرینش و نظم موجود در هستی، همه چیز فراهم آمد تا زندگی بشر و انسان بر پایه آشتی و آرامش استوار باشد؛ اما شوربختانه مفهوم و معنای طبیعی صلح در سایه مفهوم سلبی و رایج آن و نیز در سایه جنگ‌ها و دشمنی‌ها، پنهان ماند و زندگی طبیعی برپایه صلح به زندگی برپایه جنگ و دشمنی دگرسان شد.

در جهان امروزی، تضمین صلح در گرو قدرت نظامی و گاه قدرت

■ **جامعه، صلح را در بستر جامعه به گفتمانی اساسی و پایه‌ای تبدیل کنند و با هویت و محتوای جامعه گره بزنند. گفتمان شدن صلح به احساس نیاز و پرسمان شدن آن در اذهان بستگی دارد که در این راه، بیش از دیگران، نخبگان هستند که باید گام استوار و بی‌تردید بردارند.**

■

اقتصادی یا هر دوی آنهاست در حالی که در نوع طبیعی آن «اخلاق» ضامن پایداری صلح است و تا هنگامی که اخلاق انسانی و کرامت انسانی پاس داشته نشوند؛ حتی قدرت نظامی و اقتصادی نیز نمی‌تواند آن را پاس بدارد. بخش مهمی از آنچه شهروندان و کشورها و ملت‌های پیشرفته را، همانند همسایگانی صلح‌طلب در کنار هم نگه داشته است به اخلاق انسانی در پاسداشت کرامت انسانی بر می‌گردد و می‌تواند فراگیر باشد و همه ملت‌ها را دربر بگیرد.

۲. بستر معنای سلبی صلح از راه نگاه رایج «نبود جنگ و دشمنی» به دست می‌آید و از همین روست که صلح، به دو گونه «استراتژیکی و تاکتیکی» نیز بخش‌بندی می‌شود، بخش‌بندی که اصالت را از آن می‌گیرد و وابسته به جنگ‌ها و دشمنی‌ها می‌کند؛ زیرا، هنگامی که استراتژی یا تاکتیک بشود، به این معناست که نه پایدار است و نه همیشگی و بسته به اینکه جنگ یا دشمنی یا رقابت در چه شرایطی باشد به یکی از آن دو نام‌گذاری و سوبه‌گیری می‌شود.

۳. به نظر، آنچه صلح را از معنای حقیقی خود دور کرده، نگاه سلبی به صلح است؛ در حالی که در نگاه دین، با توجه به چگونگی رابطه انسان با خدا به صلح نگریسته می‌شود که به حقیقت صلح و معنای طبیعی آن نزدیک است؛ زیرا در رابطه انسان با خدا، تنها ملاک و اصالت نخست، طبیعت انسان و شرافت ذاتی است که آفریننده به آفریده خود عطا کرد و انسان را بر خشکی و دریا و بر روزی فراوان و بر دیگر آفریده‌ها برتری داد. خدا در کتاب خود آورد که «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ...»^۱ در نگاه دینی، صلح بر اندیشه هماهنگی و وحدت به دست آمده از رابطه درست با خدا بروز و ظهور دارد. چیزی که در این نگاه جای نگرانی دارد، دور شدن از نگاه ژرفای دینی مبتنی بر نگاه طبیعی صلح توسط فقه محض است که گاه در نگاهی اقتصادی و ابزاری در دست‌اندازهای «ان‌قلت‌های فقهی» و در قالب نگاه دینی فقهی پاره‌ای از علماء به نام دین و دستور خدا به تنگنا می‌رسد.

صلح در فقه

فقه درباره صلح نگاه ویژه دارد و در این باره، احکامی به نام احکام صلح صادر کرده است. اگرچه در تاریخ اسلام و دیگر ادیان، نمونه‌هایی از صلح وجود دارد و در اسلام صلح میان امام حسن مجتبی (ع) و معاویه و صلح حدیبیه اطمینان

صلحی که میان پیامبر و مسلمانان با مشرکان مکه بسته شد [و صلح میان قبایل و... وجود داشت؛ اما ظاهراً بسیاری از فقه‌دانان، به همه این صلح‌ها با نگاه سلبی همراه با بخشی از نگاه دینی [دینی‌فقهی] نگریسته و از نگاه طبیعی صلح باز مانده‌اند.

در اصطلاح فقهی، صلح، «عقدی است که به موجب آن کسی با دیگری توافق می‌کند که مقداری از مال یا منافع خود را ملک وی کند یا از طلب و حق خود بگذرد و به‌ازای آن، دیگری هم، چنین کند. صلح از نظر فقهای امامیه عقدی مستقل است و در مواردی است که برای طرفین مقدار دین یا عین مورد منازعه مجهول باشد»^۲ همان‌گونه که شیوه نگرش به صلح در اصطلاح فقهی، آشکار است، صلح عقدی است مستقل، اما قراردادی که به گونه‌ای از گستره طبیعی و حقیقی خود دور و با معاملات مادی و اقتصادی هم‌تراز و همسنگ شده است؛ از این‌رو نیاز است تا فقیهان و اندیشمندان دینی در این مهم، نگاه دوباره و نو داشته باشند و با الهام از آیات نورانی قرآن، صلح طبیعی و حقیقی را بازتعریف کنند و از فرعی‌بودن درآورند و به اصالت طبیعی آن باز گردانند.

صلح در نگاه حقوقی

هرچند صلح، در حقوق بین‌الملل از دامنه گسترده‌تری برخوردار است و حتی در زمان وقوع جنگ‌ها برای صلح متولی به نام صلیب سرخ [Red Cross: فدارسیون بین‌المللی صلیب سرخ] تعیین شده است تا بی‌طرفانه به کارهایی، مانند رسیدگی به امور پناهندگان، اسرا، معلولان جنگی و به نیازهای اولیه قربانیان بلایای طبیعی، مانند زلزله و سیل و قحطی‌ها رسیدگی کند؛ ولی در حقوق مدنی کشور، صلح در تنگنای مفهومی و مصداقی قرار دارد؛ زیرا در چنبره عقود معینی به آن نگریسته می‌شود که کاربردش، تنها برای رفع منازعه موجود یا محتمل یا گونه‌ای معامله در منفعت یا اسقاط دین یا حق است که به «سیدالعقود» نیز شهرت دارد!

در قانون مدنی ایران که از آغاز طرح، از قوانین فرانسه و مصر و عثمانی برگرفته شد، صلح با شرایطی تعیین شده، «عقد» خوانده می‌شود. در این قانون، صلح، چه‌بسا برای رفع تنازع موجود یا جلوگیری از تنازع احتمالی یا درباره معامله و غیر آن واقع می‌شود.^۳ چنانچه روشن شد، در قانون مدنی کشور نیز صلح از

معنای حقیقی و طبیعی آن دور و در تنگنای مفهومی عقد، برای رفع نزاع یا کسب منفعت یا عین معامله یا معوض آن، دیده می‌شود.

صلح در اسلام

صلح در اسلام و در قرآن اصل و جنگ خلاف اصل است و البته با الهام از طبیعت خدادادی، بسیاری از ادیان، آیین‌ها و گرایش‌ها، مانند دین مسیح، آیین بودا، جین و فرقه کویکری نیز باورمنداند که هیچ خشونت و جنگی پذیرفتنی نیست و جنگ را فرع بر دین دانسته‌اند که شوربختانه کمتر دیده شده است.

«آهیمسا» [Ahimsa] با احترام به همه موجودات زنده در آیین جین، از مفاهیمی بود که بر گانندی تاثیر فراوان گذاشت [نگاه یا باوری صلح‌خواهانه به زندگی]. از دید مسلمانان، صلح توأم با عدالت، نیز نوعی وضعیت کمال مطلوب از نظر رفاه و بهزیستی اجتماعی است و هم جنبه‌ای از مشیت الهی و واژه‌های «سلام» در اسلام و «شالوم» در یهود که به [معنای] صلح است، برای خوش‌آمدگویی مومنان به یکدیگر به کار می‌رود»^۴

اگرچه گرایش‌ها، برداشت‌ها، نهادها و گروه‌های فراوانی هستند که به‌جای فهم رحمانی و صلح‌خواهی اسلام، سیره تندروانه و پرخاش‌گرانه و آشوبگرانه برخاسته از اذهان مشوش به اسم اسلام برگزیده‌اند و چهره دین را ناخوشایند جلوه می‌دهند؛ اما صلح در اسلام

معنای حقیقی و طبیعی دارد و همراه با نام اسلام و روح قرآن می‌درخشد و برای پاس‌داشت زندگی انسان و نیز در

■ در جهان امروزی، تضمین صلح در گرو قدرت نظامی و گاه قدرت اقتصادی یا هر دو آنهاست در حالی که در نوع طبیعی آن «اخلاق» ضامن پایداری صلح است و تا هنگامی که اخلاق انسانی و کرامت انسانی پاس داشته نشوند؛ حتی قدرت نظامی و اقتصادی نیز نمی‌تواند آن را پاس بدارد. ■



آیه ۱۷۰ سوره اعراف مسلمانان را به امر اصلاح‌گری که از شاخصه‌های صلح و صفا و سازش است، توجه می‌دهد و سفارش می‌کند که مردمان صلح و صفا برقرار کنند و از هرج و مرج بپرهیزند.^{۱۵} همان‌گونه که آشکار شد، صلح، خود اصلی از آفرینش و پایه دعوت به حق و راه هدایت است که شوربختانه در بیشتر واژه‌نامه‌ها، ادبیات، اشعار و... فارسی، آن را در برابر جنگ، معنا کرده‌اند و در فقه نیز در قالب احکام صلح به آن توجه شده است و کمتر به مفهوم و اصالت طبیعی آن نگریسته می‌شود.

■ حقیقتی پنهان و آشکار در کلمه «اسلام» هست که صلح نام دارد. صلح و سلم و سلم و سلام، در مفهوم، چنان درهم آمیخته‌اند که گویی کلمه‌ای واحدند به نام اسلام.

■

آفرینش، اصالتی جدایی‌ناپذیر از زیست و سرشت‌ها دارد. حقیقتی پنهان و آشکار در کلمه «اسلام» هست که صلح نام دارد. صلح و سلم و سلم و سلام، در مفهوم، چنان درهم آمیخته‌اند که گویی کلمه‌ای واحدند به نام اسلام. در قرآن، هیچ آیه‌ای یافت نمی‌شود که در مسیر هدایت بشر و تبلیغ دین که ماهیت وجودی قرآن است، سفارش به جنگ و دشمنی و خشونت کرده باشد؛ اما آیه‌های فراوانی هست که صرفاً به سلم (آشتی) و آرامش و به «تذکر» (یادآوری) سفارش و تأکید دارند و این‌گونه صراحت‌ها از ویژگی‌های آشکار قرآن در راه هدایت بشر است: خدا در برابر لجاجت گمراهان و بی‌توجهی آنان به آیات الهی و به دعوت پیامبر، به رسول خود امر می‌کند که وظیفه او جنگ‌زدن به زور نیست؛ بلکه تنها کار او تذکر است:

﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۵ ﴿ذَكَرْ إِنْ نَفَعْتَ الذِّكْرَى﴾^۶ اگر یادآوری فایده دارد؛ پس همگان را [به خود بیاور ﴿سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى﴾^۷ کسی که خداترس شود، تذکر [سخن تو را] می‌پذیرد ﴿فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾^۸ کار تو تنها تذکر دادن است؛ پس [با یادآوری] به خود بیاورشان ﴿لَنْسُتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ﴾^۹ تو بر آنها سلطه نداری [بر آنان سلطه نداری تا به زور مسلمان شوند] ﴿... وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مِنْ يَخَافُ وَعَبِيدٍ﴾^{۱۰} تو بر آنها زورگو نباش؛ پس با قرآن پند بده؛ به ویژه کسانی را که هشدارها [و مژده‌های خدا] را به حساب می‌آورد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً...﴾^{۱۱} ای کسانی که باورمند هستید در آرامش (و آشتی) باشید. خدا دعوت به آشتی و آرامش و اصلاح کارهای مردم را کار شایسته معرفی می‌کند تا مردم در زندگی پیوسته در آشتی و آرامش باشند.^{۱۲}

خدای بزرگ به پیامبر خود فرمان می‌دهد تا در برابر کسانی که تمایل به صلح و سازش دارند، او نیز تمایل نشان دهد.^{۱۳} به دیگر سخن خدا به پیامبرش و به بندگان خود بر لجاجت و دشمنی و جنگ سفارش نمی‌کند؛ اما به آشتی و آرامش و دوستی فرمان می‌دهد و کسانی که به چنین کارهای خوب رفتار کنند و اهل اصلاح و صلح هستند را شایسته آموزش و پاداش بزرگ می‌داند.^{۱۴} خدا، همچنین در

برداشت

۱. صلح، به‌خودی خود هویتی پایه‌ای و نیاز اولیه هستی و آفرینش بشر است و هویت بشر وابسته به بودن و برقراری صلح. صلح از جنگ هویت نمی‌گیرد؛ بلکه صلح در نبود جنگ و جنگ در نبود صلح و بودن هر یک نافی دیگری است. با بودن صلح که نیاز اولیه زندگی بشر است جنگ به فراموشی سپرده می‌شود و ادامه زندگی طبیعی و معنوی انسان در گرو آن پایدار است؛ اما، برای آنکه زندگی انسان به صلح پایدار برسد؛ نیاز دارد تا نخبگان جامعه، صلح را در بستر جامعه به گفتمانی اساسی و پایه‌ای تبدیل کنند و با هویت و محتوای جامعه گره بزنند. گفتمان شدن صلح به احساس نیاز و پرسمان شدن آن در اذهان بستگی دارد که در این راه، بیش از دیگران، نخبگان هستند که باید گام استوار و بی‌تردید بردارند.

۲. زندگی زیباست و همه می‌خواهند که زندگی کنند، انسان برای زندگی می‌زیاد و آنکه در جست‌وجوی زندگی نیست کم‌وبیش در سستی عقل به سر می‌برد؛ حتی زیست جانوران و پرندگان و گیاهان و درختان نیز در صلح، معنا پیدا می‌کند. همه خوبی‌ها، خوشی‌ها، نیکی‌ها و زیبایی‌ها در زندگی است و زندگی در صلح پایدار می‌شود و در جنگ و خشونت و ناهنجاری، جز ویرانی و درد و رنج نیست. جنگ، فقر می‌زاید و تبه‌کاری و فقر از ریشه‌های ویرانی و نابودی زندگی است و اگر گستره جامعه‌ای را درنوردد زندگی از آن جامعه رخت بر می‌بندد؛ بنابراین، هرگاه بوی جنگ به مشام برسد و در سرزمینی رنگ پیدا کند، صلح نیز که بستر زندگی است، به افول می‌رود و زندگی بی‌بو و کم‌رنگ می‌شود.

منابع

۱. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی‌فارسی، ج ۷، تهران: نی، ۱۳۸۵، ص ۳۷۰.
۲. احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۱۷، تهران: اسلام، ۱۳۷۴، ص ۸۸۲.
۳. تاریخ بیهقی.
۴. علی رامین و دیگران، دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۱، چ ۱، تهران: دانش‌گستر روز، ۱۳۸۹.
۵. فرهنگ فارسی عمید.
۶. فرهنگ فارسی معین.
۷. فرهنگ واژه‌های سره.

۸. قانون مدنی ایران.

۹. قرآن کریم.

۱۰. لغتنامه دهخدا.

۱۱. لوئیس معلوف، المنجد، ترجمه محمد بندریگی،

ج ۱، چ ۵، تهران: ایران، ۱۳۸۴، ص ۴۹۸.

۱۲. نجفعلی میرزایی، فرهنگ اصطلاحات معاصر،

ج ۲، قم: ۱۳۷۷ش، ص ۳۶۱.

۱۳. واژگان مترادف و متضاد.

■ **وقتی اهمیت صلح کاسته شود و از زیربنابودن زندگی بشر به امری حاشیه‌ای دگرگون و به سایه تاریک جنگ‌ها و درگیری‌ها و اختلافات در معاملات وابسته شود، به این معناست که زندگی مادی و معنوی انسان از اصالت دور و در سرانحیسی ویرانی قرار دارد.** ■

پانوشته‌ها:

۱. اسراء: ۷۰.
۲. علی رامین، ۱۳۸۹: ۱۱.
۳. نک: ماده ۷۵۲ تا ۷۶۰ قانون مدنی ایران.
۴. علی رامین، ۱۳۸۹: ۱۰.
۵. ذاریات: ۵۵.
۶. اعلی: ۹.
۷. همان: ۱۰.
۸. غاشیه: ۲۱.
۹. همان: ۲۲.
۱۰. ق: ۴۵.
۱۱. بقره: ۲۰۸.
۱۲. نساء: ۱۱۴.
۱۳. انفال: ۶۱.
۱۴. هود: ۱۱ و ۱۱۷.
۱۵. أعراف: ۵۶ و ۸۵.